

حجّ‌البیت در چشم و دل صوفیه

دکتر میثم احمدی^۱

دکتر یوسف کرمی‌چمه^۲

چکیده

تأویل و تفسیر اصول و آداب شریعت، از رسوم نهانگرایان و صوفیان به شمار می‌آید. این رسم و سنت در برخی از موارد، زمینهٔ تکفیر و تبعید و زجر و قتل این جماعت را به‌دست قشری‌نگران معنی‌سوز و متشرعان ظاهرپرست فراهم آورده، تا جایی که بنا بر بعضی از اقوال، کشته شدن منصور حلاج بیشتر به دلیل تغییر و تبدیل یکی از این اصول و ارکان عبادی، یعنی حجّ‌بیت... بوده است. اهل تصوف در باب این سفر عبادی نظرات گوناگون، ساختارشکنانه و خلاف عادتی دارند. کوشیده‌ایم تا در این مختصر برخی از آن عقاید و اندیشه‌ها را در این زمینه بررسی نماییم.

واژگان کلیدی: حجّ‌البیت، صوفیه، سفر.

۱- استادیار دانشگاه علوم انتظامی امین تهران (نویسنده مسؤول)

meysam.ahmadi.edu@gmail.com

ykaramicheme@yahoo.com

تاریخ پذیرش

۹۶/۶/۱۳

۲- استادیار دانشگاه علوم انتظامی امین تهران

تاریخ دریافت

۹۵/۲/۱۰

مقدمه

پربسامدترین سفر در میان انواع گوناگون سفرهای صوفیان، سفر حج است و از آنجایی که قرآن و حدیث بر وجوب آن تأکید کرده‌اند، اکثر صوفیه - حتی آنانی که به ظاهر با آن مخالفت می‌کردند - تا امکانی دست داده، به عزم این سفر بار بربسته‌اند و راهی بیابان شده‌اند. صوفیان و عارفان نامبرداری همچون ابوسعید ابوالخیر و انصاری هروی که با حج ظاهر مخالفت می‌کرده‌اند، برای رفتن به کعبه و زیارت‌ش، راهی این سفر پرمشقت شده، ولی هر کدام به دلیل مشکلاتی که در میان راه برایشان پیش آمده از سفر منصرف شده‌اند. در تاریخ تصوف کمتر صوفی و سالکی را می‌بینیم که به حج نرفته باشد. نقل شده که بسیاری از آنان حتی چهل بار یا هفتاد بار به این سفر مشرف شده‌اند. از ابوالقاسم نصوآبادی نقل می‌کنند که چهل بار حج بر توکل به جا آورده بود. جعفر خلدی شصت بار به حج رفته بود و علی بن موفق بغدادی هفتاد و چهار حج گزارده بود؛ شیخ انصاری درباره او می‌گوید: «از قدیمان مشایخ عراق است. مسافر بوده. وی را هفتاد و چهار حج آرند» (طبقات الصوفیه، ۱۳۶۲: ۲۹۰). درباره ابراهیم خواص گفته‌اند که پنجاه بار به سفر حج رفته است.

به طور کلی صوفیه این سفر را ارج نهاده‌اند و بارها توفیق زیارت کعبه را یافته‌اند. صوفیان اگر تن به سفر می‌داده‌اند، همواره حج را مقدم می‌داشته‌اند. در آثار صوفیان و کتاب‌های تذکره عرفا حکایات بسیاری از سفر حج آداب و کیفیت و چگونگی آن نقل شده است که خود می‌تواند عنوان رساله‌ای جدگانه قرار بگیرد. در این مقاله به اختصار به اقوال و آرای تعدادی از صوفیان درباره انواع سفر حج می‌پردازیم و نیز آرا و عقاید آنانی را که به این سفر علاقه‌ای نشان نمی‌دادند، مورد تحلیل قرار می‌دهیم.

«وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حَجَّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» [آل عمران / ۹۷]

«وَادْنَ فِي النَّاسِ بِالْحَجَّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ» [حج / ۲۷]

این دو آیه در اکثر متون صوفیان برای قول به وجوب این آیین آمده است. علاوه بر این، احادیث بسیاری در آداب و فضیلت حج در این گونه کتاب‌ها نقل شده؛ چنان که از پیامبر^(ص) نقل می‌کنند که فرموند: «حجہ المبرور خیرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا وَ لِیسَ لَهَا جَزًا إِلَّا الجَنَّةُ» (احیاء علوم‌الدین، ۱۳۷۵: ج ۱ - ۵۳۰). در جایی دیگر فرمودند: «هر که بمرد و حج نکرد گو: خواه جهود میر و خواه ترسا» (کیمیای سعادت، ۱۳۸۰: ج ۱ - ۲۱۸).

۱۶۰ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

احادیث و آیات درباره فضیلت سفر حج بسیار است و ما در اینجا به همین اندازه بسنده می‌کنیم. اما سفر حج در نزد صوفیان به مانند بیشتر اعمال دیگر دارای دو روی است و آن را ظاهر و باطنی می‌نہند. در تعریف ظاهر آن آمده که: «از فرایض اعیان یکی حج است بر بنده اندر حال صحبت عقل و بلوغ اسلام و حصول استطاعت و آن حرم بود به میقات و وقوف اندرعرفات و طواف زیارت به اجماع و به اختلاف سعی میان مروه و صفا» (کشف المحبوب، ۱۳۸۳: ۴۷۹).

علاءالدolle سمنانی نیز در تعریف آن می‌گوید: «ای عزیز بدان که هر شخص مسلمانی عاقلی بالغی را که استطاعت حاصل شود یک نوبت در همه عمر حج بر وی واجب می‌شود» (مصنفات فارسی، ۱۳۸۳: ۶۱).

اما باطن حج نیز دارای معنا و عمق بسیار است، عرفا برای هر کدام از مناسک و اعمال ظاهری آن، معنایی باطنی نیز در نظر می‌گیرند و حج را بدون در نظر گرفتن این معانی باطنی و نهفته، ناتمام و نامقبول می‌شمارند و باطن حج و نیات نفسانیه اش را بسیار مهم‌تر از ظاهر اعمال آن می‌دانند «این سفر بر وجهی بر مثال سفر آخرت نهاده‌اند که در این سفر مقصد خانه است و از آن سفر خداوند خانه» (کیمیای سعادت، ۱۳۸۰: ج ۱- ۲۴۸).

گرچه رمز رهش از صورت دنیا شنوند
سفر کعبه نمودار ره آخرت است
(دیوان خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۱۰۲)

شیخ‌الاسلام انصاری دو بار به عزم حج‌البیت بار سفر را از هرات بریست ولی هربار به دلیل مشکلاتی که بر سر راهش آمد، از سفر منصرف شد و به زادگاه خود بازگشت. در رسائل فارسی او آمده است که «در ظاهر کعبه‌ای بنا کرد که آب و گل است. در باطن نیز کعبه‌ای کرد که جان و دل است. آن کعبه احجار است، این کعبه اسرار است، چنان که مصطفی - صلی الله علیه وسلم - آن کعبه را از بتان پاک کرد تو نیز سر این کعبه را از اصنام هوی و هوس پاک کن» (رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۷۲: ج ۲- ۴۷۷).

عین‌القضات همدانی در کتاب تمہیدات که زبده و چکیده عقایدش در آن درج شده، درباره انواع حج چنین می‌گوید: «ای عزیز بدان که راه خدا نه از جهت راست است و نه از جهت چپ، راه خدا در دل است و یک قدم است "دع نفسک و تعال" مگر از مصطفی - علیه السلام - نشنیده‌ای که او را پرسیدند که أین الله، خدا کجاست. فقال: عليه السلام: "في

قلوب عباده المومنین" گفت: دل بندگان خود. قلب المومن بیت الله، این باشد. دل طلب کن که حج، حج دل است» (تمهیدات، ۱۳۷۷: ۹۴) «هر که به کعبه گل رود خود را بیند و هر که به کعبه دل رود خدا را بیند» (همان مرجع: ۹۵).

در نامه‌های عین‌القضات نیز این مطلب به نحوی دیگر مطرح شده؛ او در یکی از مکتوبات چنین گفته است: «در خانه از بهر خداوند خانه باید رفت. هرگز به سرای سلطان روی، چون سلطان آن جا نبود؟ زیارت نه خانه را باید کردا همه جهان گل و سنگ است به خانه از بهر خدای باید شد» (نامه‌های عین‌القضات، ۱۳۷۷: ج ۲-۱۶۳).

در کشف‌الاسرار ابوالفضل میبدی درباره حج چنین آمده که: «حج دو نوع است: یکی از خانه خود به بیت‌الحرام شود و یکی از نهاد خود برخیزد و به درگاه ذوالجلال رود آن یکی تعارفات است و این یکی تا به معرفت معروف. آن‌جا به قدم روند و این‌جا به هم روند. آن‌جا طواف کعبه صورت است و این‌جا طواف کعبه دل» (کشف‌الاسرار، ۱۳۷۶: ج ۱۰-۶۲۸).

در راه خدا دو کعبه آمد منزل یک کعبه صورت است و یک کعبه دل تا بتوانی زیارت دل‌ها کن بهتر ز هزار کعبه باشد یک دل (همان)

«حج اشارت می‌کند به مراجعت با حضرت عزت و بشارت می‌دهد به وصول به حضرت خداوندی "و اذن فی الناس بالحج یائوک رجالاً" یعنی ای قرارگرفته در شهر انسانیت و مقیم سرای طبیعت حیوانی گشته و از کعبه وصال ما بی‌خبر مانده، چند در این منزل بهیمی مقام کنی و پایی بسته صفات ذمیمه شیطنت و سبعی باشی... برخیز و مردانه این همه بند و پابند بر هم گسل و زن و فرزند و خان و مان را وداع کن... و چون رسیدی طواف کن یعنی بعد از این گرد ما گرد و گرد خویش هیچ مگرد و با حجر‌الأسود که دل تو است و آن یمین الله است، عهد ما تازه کن» (مرصاد العباد، ۱۳۷۹: ۱۷۱ و ۱۷۰).

حج کعبه و بیت الله و تفاوت آن با حج رب‌البيت و حج باطن که از خواص مردان و اولیای الهی است در آثار عرفانی انعکاس گسترده‌ای یافته است. مولانا نیز در مثنوی می‌فرماید:

حج زیارت کردن خانه بُود
حج رب‌البيت مردانه بود
(مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵)

۱۶۲ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

مولانا زیارت خانه را حج ظاهری، و زیارت حق تعالی را حج آزادگان و پنهان شدگان در قباب غیرت الهی می داند؛ در جایی دیگر نیز می گوید:

ابلهان تعظیم مسجد می کنند	در خرابی اهل دل جد می کنند
آن مجاز است این حقیقت ای خران	نیست مسجد جز درون سروران
مسجدی کان اندرون اولیاست	مسجده گاه جمله است آن جا خداست

(مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۱۱-۲)

به همین دلیل است که برخی از عرفانند بازیزد، ابوسعید ابوالخیر، ابوالحسن خرقانی- ذکر آنها خواهد رفت- با حج کردن برخی مریدان خود مخالفت می کردند و خود نیز علاقه ای به این سفر نشان نمی دادند؛ چراکه برای این سفر، ظهری و بطئی می دیدند و به شیوه نهانگرایان بیشتر همت خود را صرف آبادانی نیمة پنهان و بطن مخبوء می کردند و به ظاهر توجهی نشان نمی دادند. اینان معشوق خویش را همه جا ناظر بر خود می یافتدند که «و هو معکم أینما کنتم» و هر لحظه حق را در تجلی تازه ای مشاهده می کردند و از این رو اهمیت چندانی به حج خانه سنگی نشان نمی دادند.

«اما حج حقیقی آن است که نیت طواف کعبه دل قدم از خانه دنیا بیرون نهد و خانگیان نفس و هوی را وداع کند» (مصنفات فارسی عالادلوه سمنانی، ۱۳۸۳: ۷۶).

در احوال رابعه نیز می خوانیم که هنگامی که راه بادیه را پیاده به سوی مکه طی می کرد، در مناجات خویش چنین می گفت: «الهی دلم بگرفت کجا می روم؟ من کلوخی! آن خانه سنگی! مرا تو می باید! مرا ربّ البيت می باید کعبه را چه کنم؟ مرا استطاعت کعبه نیست، به جمال کعبه چه شادی؟» (تذكرة الاولیا، ۱۳۸۴: ۶۳).

خصوصاً که در این زمان حاجیانی را می دیدند که تمام رنج و مشقات سفر را بر خود آسان و هموار می کردند ولیکن قدمی در راه شکستن بت های نفس خود برنمی داشتند و باطن را ویران و آلوده و ظاهر را آبد و پاکیزه می خواستند. جمال الدین اصفهانی می گوید: پای در کعبه نهاده، بت چه داری در بغل؟ روی زی محراب کرده سگ چه گیری در کنار؟ (جمال الدین اصفهانی، ۱۳۶۲: ۱۶۳)

حجّ‌البیت در چشم و دل صوفیه (۱۵۸-۱۷۲)

سعدی نیز با نکته‌سنگی خاص خود تصویری از این‌گونه حاجیان به دست می‌دهد و با طنز خاص خود، این‌گونه حاجیان را نقد می‌کند که «پیاده عاج چون عرصه شترنج به سر می‌برد، فرزین می‌شود یعنی به از آن می‌شود و پیادگان حاج بادیه به سر بردنده و بتر شدند. از من بگوی حاجی مردم گزای را کاو پوستین خلق به آزار می‌درد حاجی تو نیستی شتراست از برای آنک بیچاره خار می‌خورد و بار می‌برد» (گلستان سعدی، ۱۳۸۱: ۱۵۹)

سفر کعبه دراز است و مجاور با روست روی در قبله معنی به بیابان نزود
(غزلیات سعدی، غزل ۲۶۵)

این بحث در کلیات شمس نیز در غزلی بسیار مشهور چنین انعکاس یافته است:

ای قوم به حج رفته کجا یید کجا یید
مشوق همین جاست بیایید بیایید
در بادیه سرگشته شما در چه هوایید
هر خانه و هم خواجه و هم کعبه شمایید
یک بار از آن راه بدان خانه برفتید
(کلیات شمس، غزل ۶۴۸)

عوام و زاهدان قشری‌نگر و ظاهراندیش، از حج خود تنها زیارت خانه‌ای را نصیب داشتند ولی عرفای راستین، به حقیقتِ معنای این سفر روحانی پی‌برده بودند و خانهٔ خدا را هر لحظه در دل (که در دیدگاه عرفا به کعبه تأویل شده است) و در جلوه‌ای نو می‌نگریستند. حافظ نیز در حق این ظاهرگرایان مراثی چنین می‌گوید:

جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینیم
(غزلیات حافظ، غزل ۳۵۷)

«بدان که حجّی است در شریعت و حجّی است در طریقت و حجّی است در حقیقت. آن جا سفر در ظاهر است و این جا سفر در باطن است در حج شریعت ترک شهر خود می‌باید کرد و در حج طریقت ترک ظاهر خود می‌باید کرد» (کشف‌الحقایق، به نقل از شرح اصطلاحات تصوف، ۱۳۶۸: ج ۴-۱۵۷).

شاه نعمت‌الله ولی نیز درباره اقسام این سفر می‌گوید: «باطن حج مفتقر است به صحت نفسانیه ظاهر حج توجه است به بیت الله‌الحرام و باطن حج سلوک است به حضرت حق و

۱۶۴ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

تحقیق به حقایق آن مناسک» (رسایل شاه نعمت‌الله ولی به نقل از فرهنگ نوربخش، ۱۳۷۳، ج ۸۸-۲).

کاشفی سبزواری نیز در بحث از انواع سفرهای حج، آن را به پیروی از صوفیه، به دو دسته تقسیم کرده است. ابتدا حج عوام و دیگری حج خواص «ای عزیز حج عوام دیگر است و حج خواص دیگر حج عوام قصد کوی دوست است و حج خواص قصد روی دوست، آن رفتن است به سرای او و این رفتن است برای او» (رساله‌العلیه، به نقل از میناگر عشق، ۱۳۸۲: ۷۰۸).

از بازیزید بسطامی نیز داستان مشهوری در این باب منقول است که در مقالات شمس، مثنوی و تمہیدات عین‌القضایات و دیگر منابع اهل تصوف آمده و ناظر به عقیده خواص صوفیه درباره سفر حج است که تنها محدود به زیارت خانه سنگی و طی کردن بوادی و بر و بحر نیست بلکه باید همراه با طی بادیه‌های نفس و رسیده به شهود باشد. بازیزید می‌گوید: «مردی پیش آمد و پرسید که کجا می‌روی. گفت: به حج. گفت چه داری. گفتم: دویست درم. گفت: به من ده و هفت بار گرد من بگرد که حج تو این است. چنان کردم و بازگشتم» (تذکرة‌الولیا، ۱۳۸۴: ۱۴۳).

از برای حج عمره می‌دویید
مر عزیزان را بکردی بازجست
دید در وی فر و گفتار رجال
رخت غربت تا کجا خواهی کشید
گفت: هین با خود چه داری زاد ره
نک ببسته سخت بر گوشة ردی است
وین نکوتراز طواف حج شمار
خلقت من نیز خانه سر اوست
گرد کعبه صدق برگردیدهای
(مثنوی دفتر دوم، ابیات ۲۶-۲۲۱۸)

«ابایزید - رحمه‌الله علیه - به حج می‌رفت و او را عادت بود که در هر شهری که درآمدی، اول زیارت مشایخ کردی... به خدمت درویشی رفت، گفت: ابايزيد کجا می‌روی؟

سوی مکه شیخ امت بازیزید
او به هر شهری که رفتی از نخست
دید پیری با قدی همچون هلال
گفت: عزم تو کجا ای بازیزید؟
گفت: قصد کعبه دارم از پگه
گفت: دارم از درم نقره دویست
گفت: طوفی کن به گردم هفت بار
کعبه هرچندی که خانه بر اوست
چون مرا دیدی خدا را دیدهای

گفت: به مکه به زیارت خانه خدا. گفت: با تو زواده راه چیست؟ گفت: دویست درم. گفت: برخیز و هفت بار گرد من طواف کن و آن سیم را به من ده... گفت: یا ابایزید کجا می‌روی؟ آن خانه خداست و این دل من خانه خدا. اما بدان خدایی که خداوند آن خانه است و خداوند این خانه که تا آن خانه را بنا کرده‌اند در آن خانه درنیامده است و از آن روز که این خانه را بنا کرده‌اند از این خانه خالی نشده است» (مقالات شمس، ۱۳۷۷: ج ۲۶۴-۱).

حافظ نیز در بیتی بر این معنی که دل عارف منزل و جلوه‌گاه حق تعالی است اشاره کرده:

واعظ شحنه‌شناس این عظمت گو مفروش زآن که منزلگه سلطان دل مسکین من است
همین توجه به باطن و معنای حقيقی حج بود که گاهی سبب انجام اعمال و رفتاری
مخالف با ظاهر شرع می‌شد و نهانگرایان را آماج طعن و انتقادهای شريعتمداران می‌کرد؛
همچنان که از شبی نقل شده: «وقتی او را دیدند - پاره‌ای آتش بر کف نهاده می‌دوید.
گفتند: تا کجا؟ گفت: می‌دوم تا آتش در کعبه زنم تا خلق با خدای کعبه پردازند»
(تذكرة‌الولیا، ۱۳۸۴: ۵۴۳).

در احوال ابوالقاسم نصرآبادی که چهل حج بر توکل به جا آورده بود، آمده که: «یک روز
در طواف خلقی را دید که به کارهای دنیوی مشغول بودند و با یکدیگر سخن می‌گفتند.
برفت پاره‌های آتش و هیزم بیاورد. از وی سؤال کردند چه خواهی کردن؟ گفت: می‌خواهم
کعبه را بسوزم تا خلق از کعبه فراغ آیند و به خدای پردازند» (همان مرجع).

نظیر این داستان‌ها را برای عرفای دیگری مانند رابعه کعب و لقمان سرخسی نیز نقل
کرده‌اند. فارغ از صحّت و سقم اقوال، این داستان‌ها بیانگر نگرش خاص عرفا در مورد ظاهر و
باطن احکام و تکالیف دینی است.

چنان‌که رفت عرفا برای سفر حج، ظهری و بطئی قائل بودند و برای ظاهر آن اهمیت
کمتری اختصاص می‌دادند. از حلاج نیز نقل شده است که به شاگردان و مریدان خود
آموخته بود که هر کدام از آنان که استطاعت سفر ندارد در خانه خود محرابی قرار دهد و
اعمال را انجام دهد. این دیدگاه منصور حلاج از دیدگاه عرفانی توائیست دست‌آویز اتهامی
شود چراکه مقصود دل عارف است که از یاد حق پر شود و از ماسوای او تهی. قدم بر
نفسانیات بنهد و بوادی نفس امّاره را طی کند و پس از گذشتن از مقامات و احوالات به

۱۶۶ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

شهود حق و نور مطلق برسد؛ اما بنابر گفته استاد زرین کوب اتهام تبدیل حج دستآویز فقها قرار گرفت و بیشترین نقش را در صدور حکم اعدام او ایفا کرد «می‌بایست دستآویز قتل او نه مجرد قول اناالحق، بلکه بیشتر مسأله تبدیل حج باشد که نوعی زندقه تلقی شده است» (زرین کوب، ۱۳۸۵: ۱۴۹).

هر تأویلی از عرفا درباره اصول و فروع اسلام که با تأویلات باطنیان مشابهتی می‌یافتد، می‌توانست از سوی حکومت و نظام سیاسی در دسرساز و خطرناک باشد.

بنا بر عقیده عرفا سالک عاشق پس از طی مراحل سلوک و ریاضت در سفری سعودی و تکاملی، متخلق به صفات الهی و از صفات بهیمی و ذمیمه نفسانی متخلّی و پالوده و به مقام فنا و مرتبت انسان کامل نائل می‌شود. پس از سیر و سلوک، دل سالک آینه اسرار و صفات الهی است، دست او دست خدا و گفت او گفت خداست. چنین عارفی دارای مقام شیخی و ارشاد هم شده، پس صوفیان و سالکان دیگر از هر نقطه‌ای به دیدار او می‌شتابند. به علت همین عقیده بود که صوفیانی وقتی عازم سفر حج می‌شدند، تنها سفر حج را در نظر نداشتند و در ضمن این سفر در هر شهری به دیدن مشایخ و اولیائی آن ناحیه هم می‌شتابتند و گاه آن را برتر از زیارت خانه سنگی کعبه می‌شمردند. سیدالدین محمد غزنوی صاحب مقامات ژنده‌پیل زمانی که همراه با عده‌ای از همراهان خویش نیت حج کرده بود، در راه به زیارت شیخ احمد جام رفت تا از احوال شیخ آگاهی بیابد، اما پس از دیدن کرامات شیخ از رفتن به سفر حج منصرف شد و به یاران و همسفران خود چنین گفت که: «شما بروید که مرا اینجا کار پیش آمد که در خاطر نبود تا احوال چون گردد که حج من این جاست» (غزنوی، ۱۳۴۰: ۲).

و همین اقامت در نزد شیخ احمد جام سبب آفریده شدن کتابی همچون مقامات ژنده‌پیل شد. خود محمد غزنوی هیچ‌گاه از این که به حج نرفت و در نزد شیخ مقیم شد، اظهار پشیمانی نکرد و آن را سبب کسب فواید و جرّ منافع بسیار برای خود می‌دانست که با چندین سفر حج نیز قابل مقایسه نیست. «چندان فواید از اقوال و افعال و اعمال او بر گرفتم که اگر ده بار به سفر حج رفتمی و همه شام و شامات را بگردیدمی مرا آن فایده نبودی که این جا بود از انواع علوم و کرامات دیدن» (همان). پس از آن تا آخر عمر در نزد شیخ اقامت کرد و تنها چندین بار به غزنیان سفر کرد اما از آن‌جا که او را تاب و توش هجران و دوری و

اقامت بدون شیخ نبود، دوباره به نزد شیخ احمد بازگشت «نه در شهر خویش قرار می‌یافتم
نه در جایی دیگر مقام می‌توانستم کرد» (همان مرجع: ۳).

در طبقات‌الصوفیه از قول شیخ‌الاسلام انصاری آمده است که گفت: «من کس شناسم
که به زیارت شیخ بوالحسین جهضم شد، به مکه حج نکرد که من به زیارت وی آمدهام»
(طبقات‌الصوفیه، ۱۳۶۲: ۶۰۲).

به هر روی صوفیان گاهی سفر حج را وسیله‌ای برای دیدن اولیاء و دوستان خدا قرار
می‌دادند و گاهی نیز در بین راه و در اثنای سفر به طلب حدیث می‌شدند و یا در میان راه
نزد عالمان هر شهری به آموختن فقه و کلام و علوم دیگر می‌پرداختند. صوفیه در اکثر
اسفاری که به قصد حج می‌کردند تنها زیارت را در نظر نداشتند بلکه گاهی سفر را بر توکل
و تجرید انجام می‌دادند، یعنی بدون زاد راه و با پای پیاده بار سفر را می‌بستند و در بوادی
حرکت می‌کردند، برای مثال ابومحمد مرتعش می‌گوید: «سیزده حج به توکل کردم»
(تذکرةالاولیا، ۱۳۸۴: ۴۴۹).

علاوه بر عقیده خاص صوفیان درباره حج شریعت و حج طریقت و آداب و شرایط آن،
یکی دیگر از دلایل مخالفت عرفا با حج بعضی از مریدان، جمع نبودن اسباب برای راهی
شدن به سفر حج بوده است. یکی از این اسباب، رضایت پدر و مادر است به خصوص مادر
که بر آن بسیار تأکید شده است. امام محمد غزالی در احیاءعلومالدین، حدیثی از پیامبر^(ص)
نقل می‌کند که فرمودند: «بُرُّ الْوَالِدِين أَفْضَلُ مِنَ الصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةِ وَ الْجَهَادِ فِي
سَبِيلِ اللهِ» (احیاءعلومالدین، ۱۳۷۶: ج ۲-۴۶۵).

در شرع نیز چنین است و اگر شخصی بخواهد بر حج واجب مبادرت کند و پدر و مادر
راضی نباشند این حج
حکم نفل پیدا می‌کند «همچنین تو را نرسد که در کاری مباح یا نافله جز به رضای
ایشان سفر کنی و مبادرت در حج که فرض اسلام است نفل است» (همان مرجع: ج ۲-۴۶۹).

شیخ ابوالنجیب سهروردی نیز می‌گوید: «و باید که سفر نکند بی‌رضای مادر و پدر و
استاد، بی‌دستوری ایشان نرود تا عاق نباشد در سفر که برکت سفر نیابد» (آدابالمریدین،
۱۳۶۳: ۱۲۵).

۱۶۸ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

چنان که با ایزید بسطامی بعد از تحمل مشکلات سفر و غربت و پس از این که به زیارت مکه و مدینه نائل شد هنگام بازگشت به بسطام گفت: «آن کار که بازپسین کارها دانستم پیش از همه بود و آن رضای مادر بود» (تذكرة الاولیا، ۱۳۸۴: ۱۴۲).

یکی از بزرگان نیز از ابو حازم مکی که خود از بزرگان تابعین بود، چنین نقل می‌کند که: «عزم حج کردم. چون به بغداد رسیدم، نزدیک ابوحازم رفتم. او را در خواب دیدم. صبر کردم تا بیدار شد گفت: این ساعت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام را به خواب دیدم و مرا به تو پیغامی داد و گفت: حق مادر نگه دار که تو را بهتر از حج کردن! بازگرد و رضای او طلب کن» (همان مرجع، ۱۳۸۴: ۵۸). در مورد ابوبکر کتانی نقل است که تا زمانی که مادرش در حیات بود به زیارت حج نرفت و در تذكرة الاولیا نیز آمده که یکی از مریدان ابوعلام حیری از اجازه خواست تا به سفر حج برود ولی ابوعلام به او اجازه نداد و دستور داد تا او به خدمت مادر بیمار خود مشغول باشد و چنین حجی را مقبول ندانست.

البته این اذن و اجازه ندادن تنها محدود به رعایت حقوق پدر و مادر نمی‌شد؛ در بعضی از موارد برای نگهداشت حال همسایه و فقرا و دیگر نیازمندان، مبادرت به سفر حج را اجازه نمی‌دادند. در روایات آمده که عبدالله بن مبارک، شبی در عالم رؤیا و مکاشفه از دو فرشته می‌شنود که امسال تنها حج یک نفر مقبول افتاده که او نیز به حج نرفته! بلکه هزینه خود را صرف اطفال فقیر همسایه کرده است (همان مرجع: ۱۸۶).

«نقل است که یکی با بشر مشورت کرد که دو هزار درم حلال دارم می‌خواهم که به حج روم گفت: تو به تماشا می‌روی! اگر برای رضای خدا می‌روی، وام درویشی چند بگزار یا به یتیمی یا عیال‌داری ده که راحتی که به دل ایشان رسد از صد حج فاضل‌تر است. گفت: رغبت حج بیشتر دارم. گفت: از آن است که این مال نه از وجه نیک به دست آورده‌ای تا به ناوجه خرج نکنی قرار نگیری» (همان مرجع: ۱۱۴).

گاهی صداقت و حسن معاملت را بر انجام سفر حج ترجیح می‌دادند. از فضیل عیاض نقل شده که «یک روز پسر خود را دید که درستی زر می‌سخت تا به کسی دهد و شوخ که در نقش زر بود پاک می‌کرد. گفت: ای پسر این تو را فاضل‌تر از ده حج» (همان مرجع: ۸۵).

نتیجه‌گیری

صوفیان همواره هوای سفر به خانه خدا را در سرمی‌پروردند و تا فرصتی دست می‌داد، توشهای می‌جستند و به عزم این فریضه بار برمی‌بستند و دشواری‌های این راه را بر خویش آسان می‌یافتند. اما حج‌البیت نیز به مانند دیگر شرایع و فرایض از زیر تبع تأویل این طایفه جان به در نبرده است و همگی این نهانگرایان برای آن ظاهر و باطنی قائل شده‌اند به طوری که صوفی و عارفی را نمی‌توان یافت که در این باب صورت را رها نکرده باشد و دانه و مغز معنا برنگرفته باشد، ایشان اگر هم به زیارت خانه خدا می‌رفتند، آن را هدف و مقصد نمی‌شمردند و خانه معشوق را دل عاشق می‌دانستند. ظاهر حج را وقعي نمی‌نهادند مگر آن که نوری و بویی از حضرت دوست در چشم و دل می‌یافتند. اما گاهی نیز در همان سفر ظاهری بهره‌های بسیار می‌جستند و آن را غنیمت می‌شمردند، چنان که در راه سفر، در هر شهری و دهی به زیارت مشایخ و اولیا می‌رفتند، به استماع حدیث می‌پرداختند و نفس را در رنج سفر می‌گداختند و مراحل دشوار سلوک نظیر توکل و تجرید را طی می‌کردند ولی با این همه هیچ‌گاه آن را بر رضایت والدین، شفقت بر خلق و دستگیری از مستمندان ترجیح نمی‌دادند و در صورت فراهم نبودن شرایط سفر به خانه ظاهر، حضر در خانه معنا را برمی‌گزیدند به سیر و سلوک باطنی و سفر در وطن می‌پرداختند.

۱۷۰ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

کتابنامه

انصاری، خواجه عبدالله، رسائل فارسی، تصحیح و توضیح محمدسرور مولایی، انتشارات طوس، چاپ اول ۱۳۷۲.

طبقات الصوفیه، مقابله و توضیح محمدسرور مولایی، انتشارات طوس، بهار ۱۳۶۲

حافظ شیرازی، شمس الدین محمد، دیوان اشعار، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، انتشارات صفائی علی شاه، چاپ بیست و هفتم، بهار ۱۳۷۹
خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی، تحفۃ العراقین، با تصحیح یحییٰ قریب، چاپخانه سپهاب، چاپ نخست ۱۳۳۳

زرین کوب، عبدالحسین، جست وجو در تصوف ایران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم ۱۳۸۵
زمانی، کریم، میناگر عشق، نشر نی، چاپ اول ۱۳۸۲

سعدی شیرازی، گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ ششم ۱۳۸۱

سمنانی، علاءالدله، مصنفات فارسی، به اهتمام نجیب مایل هروی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۸۳

سهروردی، ضیاءالدین ابوالنجیب، آداب المریدین، ترجمه عمرین محمد بن شیرکان، تصحیح نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، چاپ اول ۱۳۶۳
عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، تذکرة الالیا، تصحیح محمد استعلامی، انتشارات زوار، چاپ پانزدهم ۱۳۸۴

غزالی طوسی، ابوحامد امام محمد، احیاء علوم الدین، ترجمة مؤید الدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیوچم، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۷۷

ابوحامد امام محمد، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیوچم، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم ۱۳۸۰

عین القضاط همدانی، تمہیدات، تصحیح عفیف عسیران، انتشارات منوچهری، چاپ پنجم ۱۳۷۷

حج‌آبیت در چشم و دل صوفیه (۱۷۲-۱۵۸)

غزنوی، سدیدالدین محمد، مقامات ژنده‌پیل، با مقدمه حشمت الله مؤید سنتندجی، انتشارات بنگاه نشر و ترجمه، تهران ۱۳۴۰.

قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن، رساله قشیریه، ترجمة ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، با تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم ۱۳۸۳.
مولوی، جلال‌الدین محمد، کلیات شمس، با تصحیح و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم ۱۳۷۸.

_____، مثنوی معنوی، به کوشش رینولد نیکلسون، انتشارات امیر کبیر، چاپ چهاردهم ۱۳۸۱.

نوربخش، جواد، فرهنگ نوربخش، ناشر مؤلف، چاپ دوم ۱۳۷۲
هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، با تصحیح محمود عابدی؛ انتشارات سروش، چاپ اول ۱۳۸۳.

Ansari, Khaje Abdollah, **Rasael farsi**, chape Mohammad Sarvar Molaei, nashre Toos, chape aval 1372.

_____، **tabaghat o al sufie**, chape Mohammad Sarvar Molaei, nashre Toos, chape aval, 1362.

Hafez Shirazi, Shams o al din mohammad, **Divan**, chape Moahammad Ghazvini va Ghasem Ghani, nashre Safi ali shah, 1379.

Khaghani Sharvani, **Tohfat ol eraqein**, chape Yahya Gharib, nashre sepehr, 1333.

Zarinkoob Abdolhosien, **Jost o joo dar tasavof**, nashre Amir kabir, 1385.

Karim Zamani, **Minagare eshgh**, nashre Ney, 1382.

Saadi Shirazi, **Golestan**, Chape Yousofi, nashre kharazmi, 1381.

Ala ol doleye Semnani, **Mosannafat farsi**, chape Najibe Mayel Heravi, nashre Elmi o farhangi, 1381.

Sohrevardi, **Adab ol moridin**, chape Najibe Mayel Heravi, nashre Elmi o farhangi, 1363.

Attar Neyshaboori, **Tazkerat ol olia**, chape Mohammad estelami, nashre Zavar, 1384.

Ghazzali, **Ehya ol oloume din**, chape Hosein khadivjam, nashre Elmi farhangi, 1377.

_____، **kimiaye saadat**, chape hosein khadivjam, nashre Elmi farhangi 1380.

۱۷۲ فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

Eyn ol ghazzat Hamedani, **Tamhidat**, chape Afif Oseyran, nashre Manoochehri, 1377.

Sadid ol din Ghaznavi, **Maqamat Zhendepil**, chape Heshmat Sanandaji, nashre bongahe tarjomeh, 1340.

Ghosheyri, Abolghasem, **Resale Ghosheyrieh**, chape Foruzanfar, nashre Elmi o farhangi, 1383.

Molavi, **Koliat Shams**, chape Foruzanfar, nashre Amir kabir, 1378.

_____, **Masnavi**, chape Nickolson, nashre Amir kabir, 1381.

Noorbakhsh, javad, **Farhange Noorbakhsh**, nasher moalef, 1372.

Hojviri, **Kashf ol mahjoob**, chape Mahmood Abedi, nashre soruosh, 1383.